

متحده آمریکا، به عنوان میانجی در این مذاکرات مداخله کند، این امر به نقش قانونی شاه لطمه وارد خواهد ساخت.

شاه در مذاکراتش با سفیر آمریکا گفته بود: «دکتر صدیقی برای تشکیل کابینه، با مشکلاتی روبرو خواهد شد، زیرا بیشتر سیاستمداران مخالف رژیم، جرئت مخالفت با نظریات خمینی را ندارند. نگرانی مهم در این است که صدیقی در تشکیل کابینه موفق نشود و احتمالاً شاه به شاپور بختیار روی آورد. اگر هر دو، با شکست مواجه شوند، شاه پیشنهاد علی امینی را در مورد تشکیل شورای سلطنت قبل از ترک کشور، مورد مطالعه قرار خواهد داد. شاه به سولیوان گفته بود نسبت به سئوالات پرزیدنت کارتر، که به نظر او مربوط به گزارش جورج بال می باشد، ظنن است و آن را نشانه فعال تر شدن نقش ایالات متحده در امور سیاست داخلی ایران می داند.»^۷



هرچند مراسم راهپیمایی و تظاهرات محرم در تهران، بدون برخورد شدید پایان یافت، ولی مشکلات گذشته همچنان باقی مانده بود. اعتصاب در مناطق نفت خیز و شرکت هواپیمایی ایران، و سایر مراکز مهم اقتصادی کشور ادامه داشت. قطع برق، کمبود شدید نفت و دیگر نیازمندی های حیاتی، در سرمای زمستان به صورت مشکل مهم زندگی مردم خودنمایی می کرد. مشاهده صفوف مردم، در جایگاه های معدود فروش نفت، به صورت عادی درآمده بود. تظاهرات و برخورد بین مردم و مأموران انتظامی در نقاط مختلف شهر، بخصوص اطراف دانشگاه تهران شدت یافت و کشته و زخمی هایی برجای می گذاشت. شبها، فریاد الله اکبر، از بام خانه ها، توأم با صدای تیراندازی مسلسلها به گوش می رسید و امید استقرار نظم و امنیت، به وسیله دولت نظامی، از میان رفته بود.

روز ۲۱ دسامبر (۳۰ آذر ۱۳۵۷) ویلیام سولیوان به درخواست تلفنی ارتشید غلامرضا ازهاری، در محل ستاد کل، به دیدار نخست وزیر می رود. سفیر آمریکا داستان دیدارش را با ازهاری بدین شرح روایت کرده است:

«... سه ساعت بعد از ظهر روز ۲۱ دسامبر به نخست وزیری رفتم و به دفتر ارتشید

ازهاری راهنمایی شدم [...] نخست وزیر در گوشه اطاق، روی تخت خواب کوچک

نظامی، با پیژامه راه‌راه، در حالی که پتوی نظامی روی او قرار داشت، دراز کشیده بود. یک استوانه اکسیژن نیز در کنار تختخواب به چشم می‌خورد.

[...] اولین سؤال من این بود که آیا پزشک اجازه داده است در این موقع با او ملاقات کنم و مزاحم او شوم. از بهاری گفت دکتر در خارج اطاق است و می‌داند که این ملاقات از هر کاری مهم‌تر است [...] آجودان، صندلی را در کنار تختخواب گذاشت و ژنرال به طرف من پیچید و آهسته و با لحن محزون شروع به صحبت کرد. او گفت بیماریش چندان مهم نیست و از یک سکنه قلبی خفیف رنج می‌کشد، پزشکان اطمینان داده‌اند به زودی می‌تواند کار خود را از سر بگیرد. سپس افزود که مطمئن نیست چه نوع کاری را باید دوباره شروع کند. وی از مشکلاتی که برای اعاده نظم و قانون در برابرش قرار دارد، همچنین دستورات ضد و نقیض شاه و دشواری‌هایی که امور اجرایی حکومت نظامی فراهم می‌سازد سخن گفت و افزود «تقریباً چهار ماه است یگانهای ارتش در خیابانها هستند و این وضع موجب تضعیف روحیه افراد خواهد شد. دستور تیراندازی به هوا و نگاه داشتن افراد در حالت نرس و نگرانی، لطمه و فشار زیادی بر آنها وارد خواهد ساخت.»

نخست‌وزیر پس از بیان این مطالب، روی آرنج خود تکیه کرد و با نگاه به من گفت «شما باید بدانید و به دولتتان نیز بگویید، علت از دست رفتن این مملکت ناتوانی شاه در تصمیم گرفتن است!» سپس سرش را روی بالش نهاد.^۸

سولیوان گزارش دیدار با نخست‌وزیر را به واشینگتن می‌فرستد و می‌گوید «برای من روشن است که زمان وقوع رویداد غیرقابل انتظار، که در پیام ۹ نوامبر به آن اشاره کرده بودم، فرا رسیده و دولت نظامی در اعاده نظم و امنیت در کشور شکست خورده است. سقوط شاه غیرقابل اجتناب است. تصمیم دارم، همانطور که در گزارش ۹ نوامبر توصیه کردم، با سران اپوزیسیون و نیز سران ارتش، برای کمک به آنها در جهت رسیدن به تفاهم، به منظور جلوگیری از فروپاشی نیروهای مسلح وارد مذاکره شوم.»

سفیر آمریکا در تهران، نه تنها دستورالعملی در پاسخ به پیام خود دریافت نکرد، بلکه دو روز بعد اطلاع یافت که دولت ایالات متحده، به پشتیبانی از شاه ادامه می‌دهد و

انتظار دارد دولت نظامی بر مشکلات فائق آید.^۹

سولیوان روز بعد به دیدار شاه رفت و از چگونگی مذاکراتش با نخست‌وزیر، بخصوص آن قسمت از گفته از هاری، در مورد از دست رفتن مملکت به علت بی‌تصمیمی شاه، او را آگاه ساخت. شاه گفت، از هاری به سبب بیماری قادر به ادامه کار نیست و افزود: درصدد است یکی از سران اپوزیسیون را با دادن امتیازات بیشتری برای زمامداری دعوت کند. این انتخاب جدید شاه، دکتر شاپور بختیار بود.

www.KetabFarsi.com

پادشاهی کوروا دارد سه روز بردست
دوستانش روز سحنتی دشمن روز آور است

etabFarsi.com

مشکل حضور

www.KetabFarsi.com

بخش اول

پیام واشینگتن به شاه

روز ۲۶ دسامبر (۵ دی ۱۳۵۷) سولیوان به دیدار شاه «عصبی و نگران» رفت. دکتر صدیقی هفت تا هشت تن از وزیران کابینه آینده‌اش را انتخاب کرده بود، ولی محمدرضا شاه، با شرط اصلی او که ماندن پادشاه در ایران بود، موافقت نکرده بود.^۱ در این موقع تنها دو «انتخاب» برای شاه وجود داشت؛ رهایی سلطنت و یا اجرای سیاست «مشت آهنین» به منظور اعاده نظم و امنیت.

محمدرضا شاه که سالیان دراز با اجرای سیاست سرکوب، ملت ایران را به خاک و خون کشیده بود، اکنون بدین نتیجه رسیده بود که دیگر نمی‌توان با توسل به خونریزی حکومت کرد. ارتش از هاری، ناچار به کناره‌گیری شده بود و روحیه افسران و افراد نیروهای مسلح طی برخوردهای خیابانی ماههای گذشته، به سختی آسیب دیده بود. در چنین شرایطی، شاه در دیدار با سفیر آمریکا می‌پرسد: دولت آمریکا از او چه انتظاری دارد؟

سولیوان پشتیبانی کامل دولت آمریکا را در کوششهای شاه به منظور اعاده نظم و ثبات تأکید می‌کند.

شاه می‌گوید: «یعنی توصیه می‌کنید چنانچه اعاده نظم و قانون به شکست انجامید، باید به سیاست «مشت آهنین» حتی به خونریزی شدید متوسل شد؟»

سولیوان پاسخ می‌دهد: «اگر منظورتان این است که دولت ایالات متحده مسئولیت این امر را به عهده بگیرد، تردید دارم چنین توصیه‌ای از واشینگتن دریافت کنم.» و می‌افزاید: «شما پادشاه هستید و باید مسئولیت تصمیم‌گیری را خود به عهده بگیرید!»^۲ روز بعد (۲۷ دسامبر) از طریق دربار، به کنسولگری آمریکا در تهران مراجعه می‌شود و برای مادر شاه و اطرافیان ویزای خروج از ایران صادر می‌گردد.

۱. مصاحبه مؤلف با دکتر غلامحسین صدیقی، تهران، مهرماه ۱۳۶۸.

2. Sick; All Fall Down, p. 125 and Power and Principle, p. 375.

روز ۲۸ دسامبر سران دولت آمریکا برای بررسی گزارش سولیوان در کاخ سفید اجتماع می‌کنند. در این اجلاس، ونس، وزیر امور خارجه؛ براون، وزیر دفاع، تورنر، رئیس آژانس اطلاعات مرکزی آمریکا (سیا)؛ شلزینگر، وزیر خزانه‌داری؛ برژینسکی، مشاور امنیت رئیس‌جمهوری و آرون، معاون او حضور دارند. ونس پیشنهاد می‌کند به سولیوان اجازه داده شود، برای تشکیل یک دولت غیرنظامی، با سران جناح‌های مختلف، وارد مذاکره شود. برژینسکی و براون طرفدار صدور یک بیانیه از سوی دولت آمریکا در پشتیبانی از شاه و امکان اعمال شدت عمل هستند.

شلزینگر و تورنر، همچنان از تشکیل یک دولت ائتلافی پشتیبانی می‌کنند. سرانجام حاضران در جلسه با ایجاد یک دولت غیرنظامی در صورت عدم امکان تشکیل چنین دولتی، برقراری یک دولت نظامی قدرتمند تحت فرمان شاه را برای پایان دادن به بی‌نظمی و آشوب و خونریزی نیز، مردود نمی‌دانند.^۳

این تصمیم پس از تصویب پرزیدنت کاتر، که در کمپ دیوید بود، بعدازظهر روز ۲۸ دسامبر به عنوان پیام رئیس‌جمهوری به سولیوان ابلاغ شد تا مفاد آن را، که شامل چهاربخش بود، در اسرع وقت به اطلاع شاه برساند:

(۱) رئیس‌جمهوری معتقد است که ادامه وضع نامشخص موجود، روحیه افراد ارتش را تخریب و اعتماد سیاسی را متزلزل می‌سازد؛
 (۲) تشکیل فوری یک دولت غیرنظامی و میانه‌رو می‌تواند نظم و امنیت را برقرار کند؛

(۳) در صورتی که چنین دولتی، به علل تغییر اوضاع و با عدم قابلیت نتواند به حکومت خود ادامه دهد، همچنین اگر ارتش در معرض تجزیه بیشتر قرار گیرد، شاه باید بدون تأخیر یک دولت قدرتمند نظامی که قادر به برقراری نظم و امنیت و پایان خونریزی باشد، تشکیل دهد. اگر شاه تشخیص دهد که ایجاد چنین دولتی عملی نیست، تشکیل یک شورای نیابت سلطنت، برای رهبری عالی دولت نظامی مورد مطالعه قرارگیرد؛

(۴) سولیوان به شاه اطلاع دهد که دولت ایالات متحده آمریکا همچنان پشتیبان اوست، و هدف اساسی، پایان یافتن وضع نامشخص موجود می‌باشد.
 در پایان سولیوان این نکته را برای شاه روشن سازد که در هر حال، قضاوت درباره

ناممکن بودن ادامه فرمانروایی او با واشینگتن است.^۴

نقطه نظرهای سایروس ونس، وزیر امور خارجه و برژینسکی، رئیس شورای امنیت کاخ سفید در تفسیر این پیام متفاوت است و هریک آن را به عنوان پیروزی نسبی خود تلقی می‌کنند. برژینسکی می‌گوید: «این پیام روشنی بود و این معنا را داشت که شاه در انجام خواسته‌های خود آزادی عمل دارد.»^۵ ونس نیز به نوبه خود معتقد است که «شاه باید این نکته را از پیام درک کند که پشتیبانی ما از دولت نظامی، فقط به منظور پایان یافتن خونریزی است، نه به کارگیری «مشیت آهنین برای حفظ تاج و تخت او.»^۶

سولیوان، سفیر ایالات متحده، پیام رئیس جمهوری را ظهر روز ۲۹ دسامبر (۸ دی ۱۳۵۷) تسلیم شاه کرد. بخشی از مفاد پیام، با نظریات شاه، یکسان بود؛ پس از انصراف دکتر صدیقی از تشکیل کابینه غیرنظامی، شاه مأموریت تشکیل دولت را به بختیار پیشنهاد کرده بود، ولی هم او و هم سولیوان، نسبت به موفقیت دکتر بختیار خوش بین نبودند.

سپس شاه، موضوع تشکیل دولت به وسیله نظامیان و «مشیت آهنین» را مطرح کرد و گفت: «سران ارتش از او نخواستند که «مشیت آهنین» به کار گرفته شود و نا آنجا که اطلاع دارد، چنین طرحی تهیه نکرده‌اند.» شاه افزود: «موضوع تشکیل دولت نظامی برای پایان دادن به خونریزی واقع بینانه نیست و موجب خونریزی بیشتری خواهد شد، او نیز توانایی انجام چنین کاری را ندارد. و اگر درصدد انجام آن برآیند، کشور را ترک می‌کند، زیرا نمی‌خواهد شریک این ماجرا شود.»

در مورد تشکیل شورای نیابت سلطنت، شاه پرسید: «آیا منظور واشینگتن این است که او کشور را ترک کند؟ زیرا شورای نیابت سلطنت، هنگامی تشکیل می‌شود که شاه در کشور حضور نداشته باشد، و یا برای انجام وظایف خود ناتوان باشد.»

سولیوان در پاسخ گفت: «این موضوع به طور مشروح در پیام مطرح نشده است.» شاه اظهار داشت: «همه به او می‌گویند تشکیل شورای نیابت سلطنت تنها راه نجات سلطنت است و اگر قرار باشد این راه را انتخاب کند، چگونگی اقدامات و تصمیمات خود را، برای همه بخصوص ارتش و نظامیان توضیح خواهد داد.» آنگاه افزود: «مسئله این است

4. All Fall Down, p. 126.

5. Power and Principle, p. 375.

6. Hard Choices, p. 333.

که نمی‌داند کجا برود!» سولیوان می‌گوید: «در این موقع سکوت محتملی برقرار شد و در حالی که شاه به من خیره شده بود گفتم: «در این مورد دستوری دریافت نکرده‌ام ولی اطمینان دارم که ایالات متحده از او استقبال می‌کند.» شاه که گویی از این بیان من بسیار آسوده‌خاطر شده بود گفت: «دربارۀ همه این مسائل با مشاورانش گفتگو خواهد کرد.»^۷



پس از کناره‌گیری ارتشید از هاری، مسئله ادامه حضور شاه به منظور جلوگیری از فروپاشی رژیم ایران در واشینگتن مورد بحث قرار گرفت، ولی نظریه ونس و مقامات وزارت امور خارجه، که شاه را عامل اصلی بحران ایران می‌دانستند، بر گروه برژینسکی در کاخ سفید، که طرفدار پشتیبانی بی‌قید و شرط از شاه بودند، غلبه کرد. زیبگنیو برژینسکی، مشاور امنیتی رئیس‌جمهوری، که تا پیش از سقوط کابینه از هاری سیامست «مشت آهنین» را به رهبری شاه راه‌حل بحران ایران می‌دانست، با روی کار آمدن دکتر شاپور بختیار موضع خود را تغییر داد و راه‌حل دولت نظامی «بدون شاه» را عنوان کرد.

برژینسکی، در توجیه این نظریه می‌گوید:

«... در جریان رویدادهای اخیر، با وجود عدم تمايل، بدین نتیجه رسیدم که ایجاد یک دولت نظامی بدون شاه، تنها انتخابی است که در برابر ما قرار دارد. [...] دو گروهی که به‌طور متناوب در تالار کاخ سفید برای بررسی اوضاع بحث و مشاجره می‌کردند سرانجام بدین نتیجه رسیدند که «شاه به صورت تنها مشکل و مانع هرگونه راه‌حلی درآمده است...»^۸

برای آگاهی بیشتر از فعالیتهای پشت پرده مقامات سیاسی ایالات متحده آمریکا و تصمیمات آنها، در نیمه اول ژانویه ۱۹۷۹، که منجر به خارج شدن اجباری محمد‌رضا شاه از ایران و رویدادهای بعدی گردید، بی‌متناسب نیست به یادداشتهای سایروس ونس، وزیر امور خارجه آمریکا، که در زمره اسناد تاریخی به‌شمار می‌رود، مراجعه کنیم. بخشی از این یادداشتهای بدین شرح است:

7. All Fall Down, p. 127.

8. Brzezinski: Power and Principle, p. 371.

«دوم زانویه: شاه به سفیرمان سولیوان گفت قصد دارد شاپور بختیار را که یکی از چهره‌های برجسته ملی است، به نخست‌وزیری منصوب کند. شاه، تردید دارد که بختیار بتواند پشتیبانی مردم را جلب کند، ولی امیدوار است قبل از توسل به راه‌حلهای دیگر، شانس ایجاد یک حکومت غیرنظامی، از دست نرود. به گفته سولیوان، چون شاه از واگذاری کنترل و اداره وزارت دفاع و بودجه نظامی و انتصاب مقامات بلندپایه ارتش، به بختیار امتناع نموده است گمان نمی‌رود نخست‌وزیر جدید بتواند به مخالفان غیرمذهبی تسلط یابد. شاه به سولیوان گفته است به نظر او سیاست «مشت آهنین» کارآیی ندارد، زیرا اعتصابها، اقتصاد کشور را فلج کرده است، در هر صورت او نمی‌تواند دستور سرکوب و خونریزی ملت خود را صادر کند. شاه و سولیوان درباره تشکیل شورای نیابت سلطنت مذاکره کردند. شاه گفته است با بختیار به توافق رسیده که پس از برگزاری مراسم معرفی کابینه جدید، برای اینکه نخست‌وزیر بتواند اوضاع سیاسی را تحت کنترل خود درآورد، از کشور خارج شود. شاه درباره مسافرتش به خارج بی‌تابی صادر می‌کند ولی هنگامی عزیمت می‌کند، که اوضاع به حد کافی مناسب باشد و کشور و ارتش در معرض آشفتگی و هرج و مرج قرار نگیرد. سولیوان به شاه گفته است که ایالات متحده حضور او را در آمریکا استقبال می‌کند و پرزیدنت سادات، دعوتنامه‌ای برای ورود او به مصر ارسال خواهد نمود.

به عقیده سولیوان، شاه سعی دارد آزادی عمل خود را حفظ کند و این امر، می‌تواند برای بختیار مشکلات و خیمی ایجاد کند، زیرا تنها امید بختیار این است که مخالفان را متقاعد سازد که شاه قدرت و اختیارات سیاسی خود را رها کرده است و اکنون او (بختیار) این اختیارات را به دست گرفته است. سولیوان هشدار داده که دفع الوقت کردن شاه، سرانجام او را وادار به تشکیل شورای سلطنت خواهد کرد و این امر، موجب از دست رفتن فرصت زیادی برای بختیار، یا هر نوع راه‌حل سیاسی دیگر خواهد گردید.

سوم زانویه: سولیوان پیام خصوصی و محرمانه‌ای برای من فرستاد. در این پیام گفته شده بود که برای ایالات متحده «زمان مقتضی» [برای اخذ تصمیم] درباره ایران فرا رسیده است. و افزوده بود: کلیه عناصر میانه‌رو، در دولت و خارج از دولت معتقدند که شاه باید بی‌درنگ از کشور خارج شود. همچنین گروهی از افسران ارتش از شاه درخواست کردند، بختیار را کنار بگذارد و «مشت آهنین» را به کار گیرد. چند تن از ژنرالها، می‌گویند چنانچه شاه طی چند روز آینده تصمیم درستی اتخاذ نکند، باید کودتا کرد و او را برکنار نمود.»

وزیر خارجه آمریکا در دنباله یادداشت‌های خود می‌گوید:

«من، با نظریه سولیوان که منافع ایالات متحده و مصالح ایران، مستلزم خارج شدن شاه از کشور است موافقم.

به گفته سولیوان، مسئله در این است که شاه مایل است تنها به توصیه رئیس‌جمهوری آمریکا ایران را ترک کند. سولیوان تأکید دارد که اگر رئیس‌جمهوری درصدد ارائه چنین توصیه‌ای به شاه است، باید هرچه زودتر این کار را انجام دهد، چه در غیر این صورت، باید در انتظار یک کودتای نظامی در چند روز آینده باشیم.

چهارم زانویه: رئیس‌جمهوری و مشاوران او و من در زمینه نظریات سولیوان، بحث و مشورت کردیم و سرانجام، بدین نتیجه رسیدیم که باید توصیه سفرمان را بپذیریم. من بی‌درنگ پیامی از سوی پرزیدنت برای سولیوان فرستادم مبنی بر اینکه رئیس‌جمهوری قصد دارد به تردیدهای شاه پایان داده شود و به بختیار شانس و فرصت داده شود تا کابینه خود را تکمیل کند. در پیام رئیس‌جمهوری گفته شده بود که دولت آمریکا از تشکیل یک کابینه غیرنظامی به ریاست بختیار و کوشش‌های او در زمینه حفظ استقلال، ثبات و تمامیت ایران، پشتیبانی می‌کند. پرزیدنت گفته بود که با تمایل شاه در مورد ترک ایران و ایجاد شورای سلطنت موافقت دارد و به او اطمینان می‌دهد که از حضور او در ایالات متحده استقبال خواهد شد. در پایان رئیس‌جمهوری اهمیت حفظ تداوم رهبری و کنترل نیروهای مسلح ایران را تأکید کرده بود. به سولیوان دستور داده شد این مطلب را مستقیماً به سران ارتش ایران نیز اطلاع دهد.

پنجم زانویه: در تعقیب پیام رئیس‌جمهوری، برای اطمینان یافتن از اینکه سولیوان نظریات و دستورالعمل رئیس‌جمهوری را درک کرده است، به او تلگراف کردم و خاطرنشان ساختم که بختیار یک میانه‌رو ناسیونالیست طرفدار غرب است و تا زمانی که شاه به‌طور موفقیت در خارج از کشور است، ما خواستار یک دولت غیرنظامی و شورای سلطنت می‌باشیم، ما می‌خواهیم که ارتش منسجم ایران از بختیار پشتیبانی کند و در عین حال معتقدیم که ارتش ایران یک طرح اضطراری، در صورت عدم موفقیت دولت غیرنظامی، در اختیار داشته باشد. من به سولیوان تأکید کردم که منظور از این طرح اضطراری، اعاده نظم و امنیت است.»^۹

متن دستورالعمل محرمانه وزیر خارجه دولت ایالات متحده آمریکا به سفیر آن کشور در تهران حاوی نکات آموزنده و حقایق تکان‌دهنده‌ای است و نشان می‌دهد که سیاست وابستگی بی‌قید و شرط، به یک قدرت خارجی چه عواقب مصیبت‌باری برای کشور وابسته به دنبال خواهد داشت. همچنین سرانجام حکومت کردن به شیوه خودکامگی و اختناق و سرکوب، و تنها با اتکا به سرنیزه، به کجا خواهد کشید...

اعلام تصمیم واشینگتن به شاه

سولیوان، سفیر ایالات متحده آمریکا در تهران، چگونگی اعلام تصمیم دولت آمریکا را در مورد لزوم خارج شدن شاه از ایران، بدین شرح روایت کرده است:

«... روز بعد (سوم ژانویه) از خبر مأموریت ژنرال هایزر به ایران، به وسیله نبوسام (معاون وزارت خارجه) آگاه شدم [...]. در همین اوان پیامی دریافت کردم که در آن گفته شده بود نزد شاه بروم و به او بگویم که به نظر دولت آمریکا منافع ایران و شخص شاه ایجاب می‌کند که از کشور خارج شود.

ابلاغ چنین پیامی از سوی سفیر یک کشور، به رئیس یک مملکت امر ساده‌ای نبود، ولی روابط من با شاه و مذاکراتی که طی چند ماه گذشته با او داشتم، به قدری غیرعادی شده بود که اعلام این پیام چندان غیرمنطقی نبود. شاه به سخنان من، که تا آنجا که می‌توانستم با لحن ملایم و مهربان بیان کردم گوش کرد، سپس در حالی که دستهایش را به نشانه پرستش بالا آورد گفت: «خوب؛ اما کجا باید بروم؟»

دستورالعمل ننگرانی، در این باره محلی را تعیین نکرده بود، به همین دلیل وقتی شاه بین ستون را مطرح کرد گفته: توصیه‌ای دریافت نکرده‌ام، چطور است به خانه‌ای که در سویس دارید بروید؟ شاه بی‌درنگ این پیشنهاد را رد کرد و گفت: «وضع امنیتی سویس خوب نیست؛ در انگلستان هم خانه‌ای داریم، ولی هوا آنجا نامساعد است.»

در این موقع سکوت کرد و با چشمان پراحساسی به من نگریست. من از او پرسیدم: میل دارید دعوتنامه‌ای برای رفتن شما به ایالات متحده درخواست کنم؟ شاه بعد پسریچه‌ای به طرف منوخم شد و گفت: «آه! سوا این کار را برای من می‌کنند؟»

پس از زمان گزارش ملاقات من شاه به واشینگتن و ستون در باره امکان دعوت از شاه به آمریکا حدود ۲۴ ساعت بعد، سگراف مسروچی دریافت کرده که در آن

گفته شده بود شاه می‌تواند به‌طور موقت در ملک والتر آرن برگ، سفیر سابق، واقع در پالم اسپرینگ کالیفرنیا اقامت کند. امنیت این محل عالی بود و حمل و نقل بدون اشکال به وسیله هلی‌کوپترهای نظامی تأمین می‌شد. در دستورالعمل تأکید شده بود که من از جانب رئیس‌جمهوری شاه را دعوت کنم. همچنین برنامه سفر، خط‌سیر و همراهان او را سنواژ کرده به واشینگتن اطلاع دهم.^{۱۰}

دو روز پیش از سفر شاه، پرزیدنت انورسادات، رئیس‌جمهوری مصر، از شاه دعوت کرد، در سر راه خود به مصر برود و در آسوان میهمان او باشد. این دعوت از سوی هرمان الیتس^{۱۱}، سفیر آمریکا در قاهره، به وسیله سولیوان برای شاه ارسال شد. روز بعد، رئیس ستاد گارد سلطنتی به سولیوان اطلاع داد که شاه دعوت سادات را پذیرفته و از تهران مستقیماً به آسوان پرواز خواهد کرد و پس از ۲۴ ساعت توقف عازم آمریکا می‌شود.

10. Sullivan; Mission to Iran, pp. 230-231.

11. Herman Elits

بخش دوم کنفرانس گوادلوپ^۱

روز چهارم ژانویه ۱۹۷۹ سران چهار کشور آمریکا، انگلیس، فرانسه و آلمان (کارتر، کالاهان، ژیسکاردستن، اشمیت) در یک گردهمایی غیررسمی در گوادلوپ به مذاکره پرداختند. موضوع مذاکرات، انقلاب ایران، جنگ کامبوج، خشونت در آفریقای جنوبی، نفوذ روزافزون شوروی‌ها در خلیج فارس، کودتای افغانستان و ناآرامی‌های ترکیه بود.

کنفرانس گوادلوپ در هفتم ژانویه به کار خود پایان داد و خبرگزاریها اعلام کردند که رهبران چهار کشور، درباره مسائل ایران و سرنوشت شاه، به توافق رسیده‌اند. یونایتدپرس اینترنشنال نوشت:

«شاه ایران، در حالی که چشم به راه پاسخ ایالات متحده آمریکا است، باید سرانجام تصمیم بگیرد که در ایران بماند، یا به یک «مرحضی» که ممکن است منجر به پایان سلطنتش گردد، برود. آمریکا به خاطر مخالفت‌های روزافزون و همه‌جانبه مردم ایران، نمی‌تواند از او حمایت کند.»^۲

بررسی اسناد و نیز خاطرات سیاسی سران کشورهای شرکت‌کننده، که طی سالهای بعد از کنفرانس گوادلوپ انتشار یافت، نشان می‌دهد که تصمیم درباره آینده محمدرضا شاه و لزوم خارج شدن از ایران، پیش از کنفرانس گوادلوپ، یعنی در جلسات روزهای ۲۸ دسامبر ۱۹۷۸ و سوم ژانویه ۱۹۷۹ در کمیته مخصوص هماهنگی و شورای امنیت ملی کاخ سفید اتخاذ گردیده و به وسیله سفیر آمریکا در تهران به شاه ابلاغ شده بود. سپس این تصمیم از سوی سران کشورهای انگلیس، فرانسه و آلمان در مذاکرات گوادلوپ، مورد تأیید قرار گرفت.

۱. گوادلوپ (Guadeloupe) یکی از دو جزیره کوچک در دریای کارائیب است که در آن موقع نخب تعلق دولت فرانسه قرار داشت.

۲. یونایتدپرس اینترنشنال، ۸ ژانویه ۱۹۷۹ (۱۸ دی ۱۳۵۷).

نکته دیگری که با بررسی اسناد مربوط به مذاکرات کنفرانس گوادلوپ، در مورد ایران آشکار می‌شود این است که رئیس جمهوری آمریکا و نخست‌وزیر انگلیس معتقد بوده‌اند که کار شاه تمام است و باید از ایران خارج شود. جیمی کارتر، خلاصه مذاکرات درباره اوضاع ایران و آینده شاه را بدین شرح روایت کرده است:

«... طی مذاکرات طولانی که درباره مسائل جهانی در گوادلوپ داشتیم، متوجه شدم سه تن رهبران دیگر، پشتیبانی چندانی از شاه نمی‌کنند. آنها در فکر تشکیل یک دولت غیرنظامی بودند و همگی می‌گفتند شاه هر چه زودتر باید برود. همچنین، در مورد انسجام و قدرتمند ماندن نیروهای مسلح، یا من هم عقیده بودم و هیچ‌یک از خمینی و انقلابیون پشتیبانی نکردند. ریسک‌کردستن گفت ابتدا قصد داشت خمینی را به دلیل اینکه فرانسه محل فعالیت‌های انقلابی و رادیکالی نیست، اخراج کند ولی شاه معتقد بود که نگاه داشتن او در فرانسه، بهتر از عراق یا لیبی و کشورهای دیگر است...»^۳

والری ژیسکاردستن، رئیس جمهوری فرانسه جریان مذاکرات کنفرانس گوادلوپ را پیرامون اوضاع ایران بدین نحو توصیف کرده است:

«... من از جیم کالاهان (نخست‌وزیر انگلیس) درخواست کردم نظریات خود را درباره ایران بیان کند. وی اوضاع را واقع‌بینانه تحلیل کرد و گفت: کار شاه تمام است و راه‌حلی برای تغییر اوضاع وجود ندارد. مردان سیاسی موجود، نفوذ و اعتبار چندانی ندارند، بسیاری از آنها با رژیم موجود همکاری و سازش داشته‌اند. اینکه ارزش نتواند نقش جابگیرین ایفا کند، مورد سؤال است، زیرا تجارب سیاسی ندارد و به وسیله افسرانی اداره می‌شود که نسبت به شاه وفادارند.

هلموت اشمیت با دقت و بدون اظهار نظر به مذاکرات توجه داشت. من، با استفاده از اطلاعاتی که به وسیله میشل پونیاتووسکی^۴، فرستاده ما به ایران کسب کرده بودم نظریه دولت فرانسه را بیان داشته و گفتم: ما باید خود را برای مواجه شدن با دو خطر بزرگ آماده سازیم؛ آشفتگی اوضاع سیاسی در ایران و مداخله شوروی. من سران کشورهای آمریکا، انگلیس و آلمان را، از درخواست‌شده، مبنی بر لزوم اقدام مشترک از سوی ما، در قبال شورویها، به منظور کاستن فشار آنها به

3. Carter, Keeping Faith, p. 444.

4. Michel Poniatoski

۵. گزارش میشل پونیاتووسکی، پیوست این بخش است.

ایران، آگاه ساختم و خاطرنشان کردم که این اقدام مفید خواهد بود و نه نشانه نگرانی ما نسبت به ایران تلقی خواهد شد. همچنین گفتم که در حال حاضر، باید از شاه پشتیبانی کنیم. هر چند اوضاع ضعیف و تنهاست، اما این نیز واقعیتی است که تنها نیروی موجود — گذشته از نیروهای مذهبی — یعنی ارتش را، حفظ کرده است...

جیمی کارتر گفت: اوضاع ایران بسیار آشفته است، شاه دیگر نمی‌تواند دوام بیاورد. مردم ایران دیگر او را نمی‌خواهند از این پس دولتی که حاضر باشد با او کار کند وجود ندارد. با این حال ما احساس نگرانی نمی‌کنیم. زیرا ارتش و نظامیان هستند. آنها قصد دارند بر اوضاع مسلط شوند. بسیاری از فرماندهان ارتش ایران، در مدارس ما تحصیل کرده‌اند و فرماندهان ارتش ما را می‌شناسند، حتی آنها را با نام کوچکشان صدا می‌زنند!

برای من شنیدن این سخنان از سوی رئیس جمهوری، باورکردنی نبود. آیا امکان داشت بحران ایران را با این گونه روابط دوستانه [افسران] حل کرد؟ خودمانی بودن رؤسای نظامی دو کشور می‌توانست آینده مطمئن و تراز ناپذیری را برای ما تأمین کند؟

جیمی کارتر که متوجه حیرت و شگفتی من شده بود، با خوش‌باوری طبیعی‌اش گفت: به!... مطمئن باشید که آنها با یکدیگر دوستی صمیمانه دارند. من این موضوع را در برخوردهای ژنرال‌هایمان با آنها متوجه شده‌ام، آنها (ژنرال‌های آمریکایی و ایرانی) یکدیگر را با نام کوچکشان صدا می‌کنند!

شاه مخلوع مدعی است که از ماه دسامبر فشار برای بیرون رفتن او از ایران شروع شد. مدت چند هفته درباره مسافرت او به خارج، بحث به عمل آمد و سرانجام در کنفرانس گوادلوپ، به پیشنهاد آمریکا و انگلیس، فرانسه و آلمان با اخراج او از ایران موافقت کردند:

«... از ماه دسامبر، فشار برای بیرون رفتن من از کشور شروع شد؛ طی چند هفته مذاکره بر سر تشکیل یک دولت ائتلافی، شرط اولیه عربیت من به خارج برای استفاده از تعطیلات بود [....]. چند تن از خارجیان به عنوان بازدید به ایران آمدند و از من درخواست کردند از کشور خارج شوم [....]. در همین اوان، رئیس جدیدی برای پایگاه «سیا» در تهران فرستاده شد. او، بی‌آنکه تجربه‌ای در امور ایران داشته

باشد از توکیو به تهران منتقل گردید. چرا دولت آمریکا کسی را که سابقه و تجربه در امور کشور من نداشت، در جریان بحران به ایران فرستاد؟ [...] به گمانم در کنفرانس گوآدلوپ، فرانسه و آلمان یا پیشنهاد انگلیس و آمریکا، در اخراج من موافقت کردند. کنفرانس گوآدلوپ، به منزله «یالتای خاورمیانه» بدون حضور شوروی بود. در همان اوان، والری ژیسکاردستن، رئیس جمهوری فرانسه، یک فرستاده شخصی، که با او خیلی نزدیک بود، برای مذاکره با من، به تهران فرستاد...»^۸

گزارش محرمانه میشل پونیا تووسکی^۹

به رئیس جمهوری فرانسه، (پاریس ۲۹ دسامبر ۱۹۷۸)

الف) به دستور شما، روزهای ۲۶ و ۲۷ و ۲۸ دسامبر در تهران بودم. در شهر حکومت نظامی برقرار بود، عبور و مرور از ساعت ۹ الی ۶ صبح ممنوع بود، وسایط نقلیه در خیابانها کمتر مشاهده می شد. تظاهرکنندگان اتومبیلها را متوقف می کردند و اغلب آنها را بازدید می نمودند (در فرودگاه، اتومبیلها، در چند محل به وسیله کارکنان در حال اعتصاب، پلیس و تظاهرکنندگان بازرسی می شد) صدای تیراندازی و انفجار، دائماً شنیده می شد. به برخی از اتومبیلها سنگ پرتاب می کردند و سرنشینان آنها را مضراب می ساختند. تنها فرانسویها، بدون ترس از خطر در شهر رفت و آمد می کردند، هنگامی که سفیر فرانسه با اتومبیل، در خیابانها دیده می شد، مردم با سر دادن شعارهای «زننده باد خمینی»، «زننده باد ژیسکاردستن» از او استقبال می کردند.

دفاتر سفارت انگلیس به آتش کشیده شد، سفارت آمریکا نیز چند بار مورد حمله قرار گرفته است. رفتن به کاخ سلطنتی، از محل سفارت که در مرکز شهر قرار دارد، دشوار بود و با سرعت و تغییر مسیر و شنیدن صدای گلوله انجام گرفت. بنزین برای اتومبیلها و نفت برای مصرف روشنایی و آشپزخانه بسیاری از مردم ایران نایاب است. در سرمای

8. Pahlavi; Answer to History, pp. 172-174.

۹. میشل پونیا تووسکی، از مشاوران سیاسی و اطلاعاتی نزدیک ژیسکاردستن، رئیس جمهوری فرانسه بود، وی در ۲۶ دسامبر (۵ دی ۱۳۵۷) به عنوان نماینده شخص رئیس جمهوری، برای مذاکره محرمانه با شاه، و بررسی اوضاع ایران به تهران آمد و پس از بازگشت به فرانسه، روز سوم ژانویه گزارش مأموریت خود را به رئیس جمهوری فرانسه تسلیم کرد. (نقل از خاطرات ژیسکاردستن، صفحات ۳۸۹-۳۸۵).

زمستان، گازوئیل و نفت گاز برای گرم کردن منازل وجود ندارد. برق شهر، به استثنای بیمارستانها و سفارت فرانسه، تقریباً همیشه قطع است.

ب) شاه، باوقار و ژرف بین بود، وی در عین حال خسته و فرسوده می نمود. خلاصه مذاکراتمان به شرح زیر است:

شاه: «من با یک مرد سیاسی، نه با یک فرستاده دیپلماتیک حرف می زنم. ممکن است سخن گفتارم را خشن تلقی کنید. من در زندگی داخلی تقریباً تنها هستم، همه ترکم کرده و رفته اند. عده ای از دوستانم به اروپا (در حال نسیم) به «نیس» عزیمت کرده اند.

من از خود می پرسم آیا از جنبه خارجی نیز در حال رهاشدگی و تنهایی نیستم؟ آیا تصمیم نگرفته اند مرا رها کنند؟ آیا به گمان آنها نقطه پایانی فرا رسیده است؟ اگر چنین است، بهتر است من آگاه شوم تا بتوانم برخی پیش بینی های لازم را به عمل آورم. آنچه دردناک و مخاطره انگیز است، ابهام و تناقض گویی هایشان درباره پنهان کردن تصمیمی است که گرفته اند و جرئت بیان آنرا به من ندارند.

آمریکایی ها می گویند تا آخرین لحظه از من پشتیبانی می کنند، اما می دانم که برخی از آنها به طور جدی نسبت به این گفته تردید دارند...»

من به شاه گفتم: «ما به اهمیت مسئولیت شما واقفیم، همچنین می دانیم که استقلال و تمامیت ایران برای استقلال اروپا، ضرورت حیاتی دارد.

شاه گفت: «موضوعی که مطرح می کنم، چگونگی کمک شما به من است. مسئله، کاستن فشار شوروی ها است. هدف آنها تضعیف ایران، سپس تضعیف اروپاست که ما پنجاه درصد نیاز نفتی آن را تأمین می کنیم. فشار شوروی ها در داخل ایران از سوی حزب توده وارد می شود، ولی این فشار محدود است. اما، از جنبه سیاسی، دیپلماتیک و نظامی، فشار احساس می شود. در همین دوران بخصوص ایام عاشورا، میگ های شوروی به خاک ایران تجاوز کردند. من دستور دادم واکنش نشان داده نشود و هواپیماها را تعقیب نکنند، این اولین بار نبود که به طور وسیع به خاک ایران تجاوز شد، در گذشته نیز عملیات نظامی کنترل نشده ای صورت گرفته بود، ولی تجاوز اخیر آشکار و علنی بود.

من رویدادهای یک سال گذشته را بررسی کرده ام؛ بدون تردید مرتکب اشتباهاتی شده ایم، وگرنه در چنین وضعی نبودیم. من فکر می کنم، گذشته از فساد که اهمیت آن را درک کرده ام، علل و موجبات اصلی پیدایش وضع موجود بدین شرح است:

— برای اجرای یک تحول سریع؛ ایران آمادگی برای کسب همه آنچه را که در غرب صورت گرفته و می‌گیرد، و نیز به کارگیری سیاست غیرمذهبی، شیبه سیاست آتاتورک، ندارد.

— تجدید فعالیت شدید نیروی مذهبی، با پنجاه سال سابقه مبارزه بین روحانیون شیعه و سلسله‌ها، که برای ارائه قدرت خود، دوباره سر بلند کرده است.

— نفوذ قطعی روسها از خارج، به‌طور محدود، بخصوص تأمین امکاناتی از سوی لیبی و نیز اشتباه کاری آمریکایی‌ها.

از لحاظ داخلی، تصمیم‌گیری و رهنمود با من است. نگرانی کلی مردم ایران و افکار عمومی مداخله اجانب در کشور و خطرهای و زیانهای ناشی از آن است. برخی از کشورها، در فکر کمک به من بودند، اما این کار نتیجه کاملاً معکوس به بار آورد. نماینده سیاسی یکی از این کشورها (اشاره‌اش به سفیر آمریکا بود) حتی برای ایجاد یک دولت جدید، با رهبران اپوزیسیون مشورت می‌کند.

شما می‌خواهید بدانید طرح برنامه من چیست؟ آینده را چگونه می‌نگرم؟ کار کردن بسیار دشوار است؛ زیرا نمی‌توان حوادث را پیش‌بینی کرد [...] می‌گویند با استفاده از قدرت، تظاهرات را که در سراسر کشور وجود دارد، آرام کنیم. با آنکا به وفاداری ارتش می‌توان بحران اولیه را از میان برداشت، اما امروز با بحران بسیار مهم‌تری روبه‌رو هستیم که اقتصاد عمومی و زندگی روزانه کشور را فلج کرده است.

چه می‌توان کرد در حالی که نفت برای مصارف روزانه وجود ندارد، گاز و برق نیست محصول نفت، به میزان ۳۵۰,۰۰۰ بشکه تنزل کرده، یعنی نصف مقدار مصرف روزانه کشور....»

در این موقع برق قطع شد، شاد گفت: «می‌بینید؟ همه‌جا خاموش است، این یک نمونه است....»

«با قطع صادرات، درآمدهای مربوط قطع شده است، همچنین وصول دیگر مالیاتها به حالت تعلیق درآمده است. من نمی‌دانم از چه محلی هزینه‌های مربوط به ارتش را پرداخت کنیم. ما مجبور به چاپ اسکناس شدیم ولی این کار نیز به علت اعتصاب متوقف گردید... فلج شدن اقتصاد کشور بسیار هولناک است و روی زندگی روزانه همه مردم تأثیر به‌جای می‌گذارد. در چنین شرایطی چه باید کرد؟ به نظر من سه راه حل وجود دارد:

راه حل سیاسی: من این موضوع را با آقای امینی طی چند ماه مورد بحث و مشورت قرار دادم ولی جز از دست دادن زمان و فرصت نتیجه‌ای نگرفتم. برای رهایی از این

وضع موجود و با توجه به بیماری ژنرال زهراری، سنجایی را برای نخست‌وزیری در نظر گرفتم. وی، پس از مذاکرات و مشورتهای لازم، اظهار داشت که باید از کشور خارج شوم. سپس آقای صدیقی را مأمور تشکیل دولت کردم، ولی او تاکنون نتوانسته است کابینه خود را تشکیل دهد. دوباره به او فرصت دادم که روزیکشنبه ۳۱ دسامبر به پایان رسید...

راه‌حل نوسل به زور: بعضی‌ها این راه را به من توصیه می‌کنند، آمیهای که ایرانی هستند می‌توانند مسئول این کار باشند؟ آیا به درستی نتایج توصیه خود را ارزیابی کرده‌اند؟ راه‌حل نوسل به زور به بهای اعدام عده زیادی و دستگیری حدود ۳۰,۰۰۰ تن، تمام می‌شود. به بدان دیگر ایجاد حمام خون و خطر جنگ خستگی و مداخلات خارجیان. این مشاوران به من می‌گویند: با مداخله خارجی، شما و کشورتان نجات خواهید یافت. ولی آیا این ادعا حقیقت دارد؟ قرارداد ایران و شوروی به روسها حق داده است در صورت ورود دیگر نیروهای خارجی در ایران، نیرو پیاده کنند. نرس من این است که این مداخله یک طرفه (از سوی شورویها) باشد. اگر من خطر ورود نیروهای شوروی را قبول کنم و هواپیماهای آنها ضربه اولیه را وارد سازند، هیچ‌گاه اطمینان ندارم که نیروهای آمریکا مداخله کنند. بدین ترتیب راه‌حل نوسل به زور، کشور را در معرض یک فاجعه قطعی قرار خواهد داد، آیا من حق دارم به استقبال چنین خطری بروم و کشور را در معرض چنین حملاتی قرار دهم....

راه‌حل سوم: منوط است به رویه شما.

کار بسیار مفیدی که شما می‌توانید انجام دهید و خدمت بزرگی که آقای ژسکاردستن می‌تواند در حق من انجام دهد این است که در گوادلوپ یک موضع روشن و مشترک در قبال اتحاد جماهیر شوروی اتخاذ شود، به نحوی که امکان مداخله در ایران از میان برود و این اقدام باید با صراحت و بر مبنای تعابیل صریح و مشترک اعلام شود... شما می‌بینید که برخی می‌گویند که قصد خدمت به من را دارند، ولی آنها مرا به جلو می‌رانند و رها می‌کنند. اینان مدعی کمک به من هستند، اما بی‌نظمی و تفریق ایجاد می‌کنند.

خبره من طرح و برنامه مشخص ندارم، زیرا در جایی که اوضاع، هر روز بدین سرعت تغییر می‌کند و رویدادها، کنترل‌پذیر نیست، تهیه طرح و برنامه امکان ندارد.».»

ج) در این موقع، مشکل آیت‌الله خمینی را عنوان کردم، شاه گفت:

«بین سلسله ما و علمای شیعه، سابقه مبارزه طولانی وجود دارد. او (آیت الله خمینی) نماد این مبارزه و کشمکش است. بدین ترتیب هر اقدامی در این زمینه باید حساب شده باشد، چه در غیر این صورت، درگیر خطرات بزرگی خواهیم شد. به همین دلیل، در اوایل اکتبر به وسیله سفیرمان در فرانسه، درخواست کردم به آیت الله خمینی، بدون هیچ گونه محدودیتی اجازه اقامت در فرانسه داده شود. این بدان دلیل نبود که میل نداشتیم به کشور دیگری برویم که ارتباطات و ارسال کابینه‌ها، به سهولت تأمین نگردد. او، در هر کجا که باشد این ارتباطات را برقرار می‌کند. من در این اندیشه بودم که پیشنهاد کنم به الجزایر فرستاده شود، زیرا در آن کشور وسائل ارتباطی چندان مناسب نبود، ولی در عوض مخاطرات سیاسی را بیشتر می‌کرد. سرانجام این مسئله را در اجنبار و تدبیر دولت فرانسه گذاشتم...»

جمع بندی نماینده رئیس جمهوری فرانسه

(د) قضاوت و ارزیابی اوضاع و تحولات، بدون در دست داشتن آگاهی و فرضیه‌های مستدل، بسیار دشوار است. آنچه در زیر خواهد آمد، جنبه فرضیه و احساسی دارد:

(۱) حرکت و پیشروی در جهت برخورد [نیروها] بسیار سریع است و نقطه تلاقی به بحران نیز بسیار نزدیک شده است.

(۲) مخالفان با ترکیب دو تاکتیک به میدان آمده‌اند، تظاهرات و اعتصاب اقتصادی.

(۳) ژنرال ازهراری، در حال حاضر بستری است، او نه تنها توان حرکت کردن نداشت، بلکه در برقراری نظم و امنیت و تأمین نیازهای اساسی و ایجاد شرایطی که بتوان انتخابات را انجام داد، موفق نگردید.

(۴) ارتش در حال تجزیه است، بیرون فرستادن شاه حتمی است. مقامات اداری تهران و دادستان کل نامه‌ای به عنوان شما (رئیس جمهوری فرانسه) نوشته‌اند و نسبت به پذیرایی و حفاظت آیت الله، سپاسگزاری کرده‌اند.

(۵) تنها نفی و طرد یک رژیم مطرح نیست. عملیات پلیس، فساد و اختلاف طولانی بین روحانیون و خاندان سلطنتی در میان است. وضع و حالت موجود، مخاصمه‌انگیز، شورش‌زا و افراط‌گرانه است. در این حالت، باید توجه داشت که اخراج آیت الله، رهبر مذهبی (از فرانسه) همان واکنشی را خواهد داشت که پاپ را از کشورمان اخراج کنیم.

۶) تنها دو نیرو در ایران وجود دارد؛ ارتش و مذهب، که ویژگیهای مشترکی دارند ولی ایجاد تفاهم و مصالحه بین آنها خطر زیادی دارد. هر دو نیروی مزبور بسیار نامیونالیست، سنت گرا و ضد مارکسیست هستند.

۷) شیوه عمل آمریکاییها در آغاز بحران براساس تحلیل آنها روی یک معادله بدین شرح است: شاه = ارتش = استقلال و تمامیت ایران. این روش دگرگونی‌هایی در کل مسئله فراهم خواهد ساخت. این معادله، به ترتیب دیگری نیز درخور بررسی است؛ مذهب = ارتش = استقلال و تمامیت. به نظر می‌رسد که تنها با به کار گرفتن این فرضیه، می‌توان روی استقلال و تمامیت کشور حساب کرد.

۸) شاه هنوز هم عوامل مطلوبی بدین شرح در اختیار دارد:

— وفاداری ارتش، اما به طوری که مشهود است، ارتش در برخورد با رویدادهای در حال افزایش، فرسوده و تضعیف می‌شود.

— تعهد آمریکا؛ اما تا کجا؟

— توافق بین المللی پکن و مسکو، مبنی بر خودداری از ناآرام ساختن ایران، با تأیید واشینگتن.

۹) به نظر می‌رسد که شاه در شرایط موجود، دو انتخاب در پیش دارد:

— اعمال زور به وسیله ارتش و پلیس در سراسر کشور، که سریعاً منجر به جنگ داخلی خواهد شد.

— اقدام به تعیین و انتخاب یک هیئت نظامی، با موافقت رهبران مذهبی. مأموریت این هیئت محدود خواهد بود به برقراری آرامش به منظور انجام انتخابات.

۱۰) سیاست گران در حال حاضر فاقد اعتبارند و مشروعیت ندارند و تنها به هنگام انتخابات می‌توانند خود را نامزد کنند.

۱۱) وضع و موقع فرانسه، در نظر مردم ایران، به طور استثنایی مطلوب است و احتمالاً با مخالفتهایی، بخصوص از سوی انگلیس و آمریکا، روبروست. آلمانیها، با مهارت خود را با اوضاع تطبیق می‌دهند.

۱۲) دلیلی به نظر نمی‌رسد باور کنیم رژیم می‌تواند که از سوی محافل مذهبی و ارتش پشتیبانی شود، آزادی عمل و استقلال کمتری داشته باشد، با وجود این، چنین رژیمی محتمل است در آینده، در نتیجه تحول سیاسی نامناسبی ناشی از انتخابات، با مشکلاتی روبرو گردد.

۱۳) شاه پنهان نکرد که در صورت بروز جنگ داخلی، خطر جدایی برخی از اقوام، مانند کردها و بلوچ‌های مجاور مرز افغانستان، در میان خواهد بود.

میشل پونیا تووسکی

لغومأموریت «الیوت»

سولیوان سفیر آمریکا، با تحلیل اوضاع ایران بدین نتیجه رسیده بود که شاه رفتنی است و عزیمت او از ایران به منزله پایان سلطنتش می‌باشد. لذا، همزمان با ارسال پیام «فکر کردن به آنچه فکر نکردنی است» که در اوایل نوامبر به واشینگتن فرستاده بود، پیام دیگری به وزارت امور خارجه فرستاد و پیشنهاد کرد نمایندگان دولت آمریکا، با اطرافیان آیت‌الله خمینی تماس برقرار کنند و برای جلوگیری از برخورد انقلابیون و نیروهای مسلح، مذاکره به عمل آورند.

سولیوان، با اطمینان از اینکه، این‌گونه تماسها مخفی نخواهد ماند شاه را از چگونگی تماس با مخالفان به وسیله هوشنگ انصاری آگاه ساخت:

«... چون می‌دانستم مأموران امنیتی، اقدامات مرا زیر نظر دارند، مطب را با هوشنگ انصاری، مدیرعامل شرکت ملی نفت ایران، که از افراد مورد اعتماد شاه بود، در میان گذاشتم و به او گفتم به شاه بگویند که این اقدام ما، کوششی است برای حفظ منافع ملی آمریکا. انصاری پس از شنیدن این خبر متوحش گردید و از اینکه او را برای این کار در نظر گرفته بودم، ناراحت شد. صبح روز بعد، انصاری در حالی که آشفته به نظر می‌رسید گفت: مطلب را به شاه گفته و شاه در پاسخ اظهار داشته که موضوع را درک می‌کند.^{۱۰} همچنین از او خواسته است به من هشدار بدهد که ما، آمریکایی‌ها مواظب باشیم نقش انگلیسی‌ها را در سال ۱۹۰۶ بازی نکنیم. اشاره شاه در این مورد، هواخواهی انگلیسی‌ها از روحانیون در جریان جنس مشروطه‌خواهی بود [...] در ملاقاتهای بعدی که با شاه داشتم، هیچ‌گاه از این‌گونه اقدامات ما، ابراز نگرانی نکرد و حتی در روزهای آخر، غالباً با کنجکاوی موضوع را دنبال می‌کرد و می‌گفت: از دوستان ملاپتان چه خبر؟»^{۱۱}

۱۰. محتمل است هوشنگ انصاری پس از این تماسها با سولیوان و اطلاع از عروپاشی قریب الوقوع رژیم شاه تصمیم به فرار گرفت و روز ۱۷ آذر به آمریکا رفت.

در همین اوان در تهران تماسهایی بین مقامات سفارت و نیز رهبران اپوزیسیون، با سران ارتش برقرار می‌شود. هدف از این مذاکرات، رسیدن به تفاهم بین طرفین و به منظور جلوگیری از خونریزی است. سران ارتش اعتراف می‌کنند که حضور طولانی افراد در خیابانها، و برخورد با انقلابیون روحیه آنها را متزلزل ساخته است. این نیز واقعیت غیرقابل انکاری بود که بسیاری از انقلابیون، در خیابانها با برادران و بستگان خود می‌جنگیدند و به جای دفاع از وطن، هموطنان خود را می‌کشتند. هرچند یگانهای نظامی طبق برنامه با دیگر نظامیان مأمور فرمانداری نظامی، تعویض می‌شدند. ولی در حقیقت مأموریت سربازان، درجه‌داران و افسران در برخورد با تظاهرکنندگان خیابانی، «برادرکشی» بود و ادامه آن مصیبت به بار می‌آورد.

سولیوان، به درستی معتقد بود که کلید اصلی کار در پاریس، در دست آیت‌الله خمینی است و حصول توافق با نیروهای مخالف رژیم، منوط به موافقت اوست. سفیر آمریکا که از تهران با ونس، نیوسام و ساندرز، در وزارت خارجه ارتباط تلفنی داشت، پیشنهاد کرد با آیت‌الله خمینی در پاریس تماس برقرار شود. وزیر امور خارجه پیشنهاد او را تأیید کرد و پس از مذاکراتی که در این زمینه به عمل آمد تئودور ال. الیوت^{۱۲} یازرس کل خدمات خارجی وزارت خارجه، که به زبان فارسی آشنا بود، برای این مأموریت در نظر گرفته شد. منظور کئی از این طرح فراهم ساختن امکان انتقال قدرت به تهران با کمترین خونریزی بود. سولیوان معتقد بود که مهمترین عامل شانس موفقیت طرح مزبور برقراری ارتباط با آیت‌الله خمینی، قبل از ترک شاه از کشور، و مقارن با زمانی است که بختیار قرار است کابینه خود را معرفی کند.

در ۳ ژانویه ۱۹۷۹ (۱۳ دی) سولیوان و وزارت امور خارجه آمریکا، فعالیت خود را برای اجرای این طرح آغاز کردند. قرار شد الیوت روز ۶ ژانویه اولین دور مذاکرات خود را در پاریس با نماینده آیت‌الله خمینی شروع کنند. روز پیش از عزیمت پرزیدنت کارتر برای شرکت در کنفرانس گوادلوپ، وزارت خارجه، طرح پیشنهاد تماس با امام خمینی را در کاخ سفید مطرح ساخت. برزینسکی که از جزئیات طرح آگاه نبود، اصرار کرد سفیر آمریکا موضوع را به اطلاع شاه برساند و از نظریه او در این زمینه آگاه شود.

سولیوان بی‌درنگ پس از دریافت این پیام، به دیدار شاه رفت و طرح تماس با پاریس

را به او اطلاع داد. سفیر کبیر آمریکا واکنش شاه را پس از شنیدن طرح مزبور بدین شرح بیان کرده است:

«... وقتی مطلب را به اطلاع او رساندم، سخنانم را به دقت و بی‌آنکه هیچانی نشان دهد گوش کرد. وی مخالفتی هم ابراز نمود و از من خواست که او را در جریان نتیجه مذاکرات قرار دهم. من چگونگی ملاقات و مذاکراتم را با شاه به واشینگتن تلگراف کردم...»^{۱۳}

ونس، وزیر امور خارجه، خبر تأیید شاه را در مورد مأموریت الیوت، به پرزیدنت کارتر در گوآدلوپ اطلاع داد. برژینسکی که همراه رئیس جمهوری بود، توصیه کرد به لحاظ اهمیت موضوع، اجرای طرح تا مراجعت پرزیدنت به واشینگتن و بررسی بیشتر درباره آن، متوقف شود. کارتر با این پیشنهاد موافقت کرد، همان شب به سولیوان اطلاع داده شد که مأموریت الیوت لغو شده است.

سفیر آمریکا در پاسخ به خبر لغو مأموریت الیوت، بی‌درنگ پیامی برای ونس وزیر خارجه فرستاد. سولیوان در این پیام شدیدالحن، تصمیم رئیس جمهوری را در لغو مأموریت الیوت، «احمقانه» با نتایج جبران‌ناپذیر دانست.^{۱۴}

جیمی کارتر، در توجیه مخالفت با مأموریت الیوت چنین گفته است:

«پس از بازگشت از گوآدلوپ، سولیوان اصرار داشت برای گشودن راهی به منظور نمایش امور، با خمینی در پاریس تماس مستقیم برقرار کنیم. من این توصیه را به دقت بررسی کردم و بدین نتیجه رسیدم که برقراری هر نوع رابطه با خمینی، به معنای دست کشیدن از پشتیبانی دولت جدید (بختیار) درگیر سنیز و کشمکش است که خمینی برای ساقط کردن آن سوگند خورده است. نه همین دلیل آن را رد کردم [...] سولیوان که کنترل خود را از دست داده بود روز ۱۰ ژانویه تلگراف گستاخانه‌ای به وسله ونس فرستاد [...] وی کلماتی از قبیل «اشباه بزرگ و غیرقابل جبران» و «احمقانه» و «غیرقابل درک» به کار برده بود [...] به وزیر امور خارجه گفته سولیوان را از ایران فرا خواند و منی ونس، تغییر سفیر را در آن شرایط، اشتباه دانست. من به رغبت تمایل خود با نظر وزیر خارجه موافقت کردم و از آن پس با ژنرال هایزر، که مردی خون سرد و ذی‌صلاحیت و مورد اعتماد بود، ارتباط داشتم.»^{۱۵}

13. Sullivan, *Ibid.*, p. 223

14. Sick, *All Fall Down*, p. 133

15. Jimmy Carter, *Keeping Faith*, p. 446.

عدم اعتماد رئیس جمهوری به سفیرکبیر آمریکا در تهران و حضور ژنرال هایزر به عنوان نماینده دیگر پرزیدنت کارتر، آشفتگی در روابط سفارت آمریکا و واشینگتن را شدت بخشید و راه را برای فروپاشی هرچه زودتر رژیم شاه و پیروزی انقلاب هموار ساخت.



در کنفرانس گوآدولوپ: جیمی کارتر، رئیس جمهوری آمریکا، هلmut اشیت صدراعظم آلمان، جیم کالاهان نخست وزیر انگلیس، ژسکار دستن رئیس جمهوری فرانسه

بخش سوم

شکست طرح تشکیل دولت ائتلافی

فکر تشکیل یک دولت ائتلافی از اواخر دولت شریف امامی مطرح شد. اولین کسی که شاه با او در این مورد مشورت کرد، دکتر علی امینی بود. امینی وزیر دارایی دولت زاهدی، رئیس هیئت نمایندگی ایران در مذاکرات کنسرسیوم در سال ۱۳۳۳ و نخست وزیر سال ۱۳۴۰ در دوره ریاست جمهوری کندی، از شخصیت‌های مهم سیاسی مخالف شاه به شمار می‌رفت.

محمدرضا شاه به خاطر وابستگی امینی به خانواده قاجار و نیز شایستگی وی، در حل معضلات سیاسی، نسبت به او بدبین بود، حضور او را در صحنه سیاسی، با نگرانی تلقی می‌کرد و آمریکایی‌ها را هواخواه او می‌دانست. شاه در مورد فشار آمریکا برای نخست وزیر امینی در سال ۱۳۴۰ می‌نویسد:

«آمریکایی‌ها می‌خواهند شریف امامی برود و کاندیدای خودشان به جای او نخست وزیر شود. این شخص عتی امینی بود. فشار آمریکاییها بر من به حدی بود که نمی‌توانستم مقاومت کنم [...] در ماه مه ۱۹۴۶ من تسلیم شدم و امینی را نخست وزیر کردم...»^۱

در سال ۱۳۵۷، شاه به رغم حملات و اتهاماتی که به امینی وارد ساخته بود، بار دیگر به او روی آورد و امینی نیز، برای حل بحران، از طریق تشکیل یک کابینه ائتلافی، با شرکت عناصری از جبهه ملی به فعالیت پرداخت. امینی در مذاکرات خود با شاه، خواستار کاستن اختیارات پادشاه، اجرای قانون اساسی و انجام یک سلسله برنامه‌های رفورم سیاسی و اجتماعی گردید. شاه امیدوار بود امینی بتواند موافقت چند تن از چهره‌های خوشنام اپوزیسیون، بخصوص طرفداران مصدق و سوسیال دموکرات‌های سالخورده را، برای تشکیل یک دولت ائتلافی مورد نظر او کسب کند. انجام انتخابات

آزاد، تعیین رئیس دولت به عنوان مسئول اداره امور کشور، بدون مداخله شاه و نیز نظارت کامل پارلمان در امور بودجه و عملیات شرکت ملی نفت ایران، اهم خواستهای رهبران جبهه ملی و اپوزیسیون بود.

شاه مایل به واگذاری همه این اختیارات به دولت نبود. همچنین قصد داشت با حفظ عنوان فرماندهی کل قوا بر ارتش و نیروهای انتظامی، بر بودجه نیروهای مسلح نیز کماکان نظارت داشته باشد. ارتش را ضامن قدرت و اعتبار سلطنت و عامل حفظ استقلال و تمامیت کشور می‌دانست و اصرار داشت نیروهای مسلح از او فرمان بگیرند. دکتر علی امینی قبول مسئولیت برای تشکیل دولت و کابینه ائتلافی را منوط به قبول شرایط خود و دیگر رهبران اپوزیسیون می‌دانست، ولی شاه حاضر نبود از مداخله در امور نیروهای مسلح دست بردارد و می‌گفت «اگر من فرماندهی کل قوا نباشم، در کشور نمی‌مانم.»^۲

دکتر امینی در جریان مذاکرات با شاه، با سفیر آمریکا نیز در تماس بود و او را از نتیجه اقدامات خود آگاه می‌کرد. سوئیوان در این مورد می‌گوید:

«... همزمان با ملاقاتهایی که با شاه داشتم، امینی را نیز به‌طور مرتب به منظور اطلاع از چگونگی مذاکراتش با شاه، ملاقات می‌کردم. امینی برای جلوگیری از شایعه پراکنشی این اتهام، که عامل آمریکایی‌هاست، نه متمایل بود به سفارت بیاید، و نه می‌خواست ملاقاتمان در منزل او صورت گیرد، در نتیجه ما، به‌طور محرمانه در منزل یکی از کارکنان اطلاعات سفارت آمریکا با یکدیگر ملاقات می‌کردیم. به سبب ادامه اعتصابها و کمبود سوخت و قطع برق، محل ملاقاتمان غالباً در اطاقی سرد و تاریک، در حالی که هر دو پالتوبه تن داشتیم صورت می‌گرفت. بدیهی است این ملاقاتهای مخفی، از نظر مأموران ساواک و نیز مأموران پلیس که در رفت و آمدها، همراه من بودند، پنهان نمی‌ماند، و این سوءظن شاه را که امینی واقعاً عامل آمریکاست تقویت می‌نمود...»

من در مذاکراتم با امینی به این نتیجه رسیدم که او به‌طور کلی نسبت به برنامه سیاسی شاه بدبین است. امینی گفت به شاه توصیه نموده که نه تنها اختیارات سیاسی خود را به پرنسپال تفویض کند، بلکه باید از فرماندهی و کنترل نیروهای مسلح و نیز بودجه آن دست بردارد. امینی خاطرنشان ساخت که در دوره نخست‌وزیری او در گذشته، اختلافش با شاه بر سر کنترل بودجه ارتش بود. وی

افزود: به شاه گفته است هیچ‌یک از شخصیت‌های سیاسی وعده او را یاور ندارند. مگر آنکه او و خانواده اش، برای مدتی که این وعده‌ها جامه عمل بپوشد، در خارج ایران بمانند، ولی شاه، در مذاکراتی که پیرامون نظریات و پیشنهادهای امینی با من کرده بود، به این نکته اشاره ای نکرد.

امینی پس از مسافرت به پاریس و مذاکره با اطرافیان آیت‌الله خمینی به تهران بازگشت و به شاه گفت که امید چندانی به امکان مصالحه با آیت‌الله را ندارد. امینی به‌طور خصوصی به من گفت که به عقیده او، آیت‌الله خمینی و اطرافیانش اهل سازش نیستند و به مبارزه خود، تا کناره‌گیری شاه ادامه خواهند داد.^۳

همزمان با شکست دولت از هاری و انتشار گزارش جورج بان، کوشش برای تشکیل یک دولت ائتلافی ادامه یافت؛ به‌رغم عدم موفقیت دکتر امینی در قبولاندن پیشنهادش، وی همچنان با شاه دیدار و ملاقات داشت. در همین اوان، ملاقاتی بین شاه و دکتر کریم سنجابی، رهبر جبهه ملی، از طریق سپهبد ناصر مقدم، صورت گرفت، سنجابی پس از بازگشت از سفر پاریس، بازداشت شده بود. وی چند روز پس از آزادی همراه با سپهبد مقدم رئیس سازمان امنیت، به دربار رفت. رهبر جبهه ملی، چگونگی مذاکراتش را با شاه بدین شرح نقل کرده است:

«... یک روز، رئیس سازمان امنیت به من تلفن کرد و گفت ساعت شش و نیم حاضر باشید، تا شما را به جای ببرم. البته این را بگویم که از کلام ایشان تهدیدی احساس نکردم. با دوستان، بخصوص آقای فروهر صحبت کردم و تصمیم گرفتیم که اگر خواستند مرا پیش نخست‌وزیر یا هر مقام دیگری ببرند استنکاف نمایم ولی اگر خواستند پیش شاه ببرند بروم و حرف‌هایم را بزنم. وقتی رفتیم، غیر از شاه و من کس دیگری نبود. خدمتشان گفتم ملت ایران در خان حاضر در حال انقلاب است. در تاریخ مسنکت ما، چنین انقلابی بی‌ظنیر است. وضع را تشریح کردم و گفتم برای این وضع انقلابی، باید راه‌حل انقلابی پیدا کرد و هیچ راه‌حل عملی هم بدون جلب نظر آیت‌الله خمینی یا بهتر بگویم، بدون ارائه چراغ سبز آیت‌الله پیشرفتی نمی‌کند، بنابراین تلویحاً و نه تصریحاً، پیشنهادی که به من شد، رد کردم و [گفتم] بر طبق ماده ۲ اعلامیه سه ماده‌ای که امضا نمودم تا این وضع غیرقانونی ادامه دارد، با هیچ ترکیب حکومتی موافق نیستم. ایشان پیشنهاد یک حکومت موقت کردند که

کارها را به جریان بیندازند و چون اوضاع و احوال مملکت را با چنین راه‌حلی مناسب نمی‌دانستم، قبول نکردم.^۱

سنجابی در مصاحبه با نشریه سوئدی *Dagen Nyheter* (استکهلم) مذاکراتش را با شاه، به نحو دیگری نقل کرده است:

«... شاه به دنبال سنجابی فرستاده آن دو، برای اولین بار پس از سقوط مصدق با یکدیگر روبرو می‌شدند. آنها مدت یک ساعت صحبت کردند. به گفته سنجابی، او به شاه گفت باید از کشور خارج شود. شاه نپذیرفت و ادعا کرد هیچ کس دیگر قدرت او را ندارد. در مقابل، شاه از سنجابی خواست در یک دولت ائتلافی ملی شرکت کند، سنجابی این دعوت را رد کرد و گفت با بودن رژیم کنونی هیچ دولت ائتلافی نمی‌توان تشکیل داد. در این موقع مذاکراتشان تمام شد.»^۲

محمدرضا شاه مدعی است که دکتر سنجابی در زندان، از طریق سپهبد ناصر مقدم درخواست ملاقات با او را کرده و آمادگی خود را برای تشکیل دولت اعلام کرده بود:

«... آقایان سنجابی و بازرگان، پس از ملاقات و مذاکره با خمینی در فرانسه، به تهران بازگشته بودند و دولت را سخت مورد حمله قرار داده بودند. از هزاری آنها را به خاطر اظهاراتشان بر ضد قانون اساسی بازداشت کرد. آقای سنجابی از زندان درخواست دیدار مرا نمود. او، ژنرال مقدم رئیس ساواک را که در زمان آموزگار پیام سران روحانی را برای من می‌آورد، به عنوان واسطه انتخاب کرده بود. مقدم به خاطر این گونه اقداماتش، کمی پس از تشکیل [دولت] جمهوری اسلامی تیرباران شد. من قصد داشتم آنچه در قدرت و توان دارم برای تشکیل کابینه ائتلافی به کار برم به همین منظور دستور آزادی آقایان سنجابی و بازرگان را صادر کردم.^۳ چند روز بعد آقای سنجابی را پذیرفتم. وقتی وارد شد، دستهای مرا بوسید و

۱. روزنامه اطلاعات، ۱۹ دی ۱۳۵۷.

2. *Dagens Nyheter*, Interview with Sangabi, December 22, 1978.

۳. این گفته شاه مخلوع، در مورد آزادی سنجابی و بازرگان، نادرست است؛ بازرگان صبح روز ۱۷ شهریور ۱۳۵۷ بازداشت شد، در صورتی که سنجابی چند روز پس از بازگشت از پاریس، هنگامی که قصد برگراری مصاحبه مطبوعاتی داشت، همراه با داریوش فروهر بازداشت گردید. آزادی بازرگان به دنبال تحمیل عده‌ای از اعضای جمعیت ایرانی دفاع از حقوق بشر، در منازل مراجع قم و تبلیغات شدید محامین بین‌المللی علیه دولت ابراه صورت گرفت.

وفاداری خود را با احساسات زیادی نسبت به من ابراز نمود و آمادگی خود را برای تشکیل دولت، به شرط خارج شدن من از ایران، به عنوان استراحت اعلام کرد. برای او نه تشکیل شورای نیابت سلطنت، که قانوناً لازم بود، و نه درخواست گرفتن رأی اعتماد از مجلس، قبل از عزیمت من مطرح نبود. من ناگزیر به نپذیرفتن این راه حل بودم و به مشورت‌های دیگر مبادرت کردم...»^۶

در مورد مهندس بازرگان و دعوت او برای تشکیل کابینه ائتلافی، موضوع در اولین تماس و مذاکره سپهبد مقدم با او، در زندان منوقف شد، زیرا وقتی مقدم گفت «حالا، اعلیحضرت به همان حرف‌های گذشته شما رسیده‌اند که شاه در رژیم مشروطه سلطنت می‌کند، نه حکومت، و حاضر شده‌اند قانون اساسی را رعایت کنند» بازرگان جواب داد: «حالا دیگر خیلی دیر شده است و کسی باور نمی‌کند...»^۷

خودداری رهبران اپوزیسیون از قبول پیشنهادهای شاه برای تشکیل دولت ائتلافی، موضوعی منطقی و حساب شده بود. دکتر علی امینی، غلامحسن صدیقی، مهندس مهدی بازرگان و دکتر کریم سنجابی، تجارب تاریخی گذشته، بخصوص، رویدادهای سالهای ۱۳۳۹ تا ۱۳۴۲ و حمله گری‌های شاه را به یاد داشتند و می‌دانستند که او زیر فشار آمریکا و ضربات کوبنده انقلاب، دست دوستی و همکاری به سوی آنها دراز کرده است و به محض بازگشت اوضاع به حال عادی، بار دیگر قدرت را قبضه خواهد کرد و به دنبال استقرار مجدد حکومت مطلقه، همه را به زندان خواهد انداخت. از سوی دیگر قبول مسئولیت، بدون آنکه تغییراتی در ساختار اداری مملکت و تفکیک و توزیع قدرت داده شود، انجام هرگونه تحولی را ناممکن می‌ساخت و به حرمت و اعتبار آنها در جامعه لطمه وارد می‌کرد.

آیت‌الله خمینی نیز که از مانورهای سیاسی شاه و پشتیبانان او آگاه بود و خطرات احتمالی ناشی از تشکیل دولت ائتلافی را با وجود شاه بدرستی درک می‌کرد، در بیانه‌ها و مصاحبه‌های پی‌در پی، به سیاستمداران هشدار می‌داد و آنها را از مذاکره با

6. Pahlavi, op.cit., pp. 168-169.

۷. مهندس مهدی بازرگان، انقلاب ایران درد و حرکت، صفحات ۵۸-۵۷.

شاه بر حذر می‌داشت. امام خمینی در بیانیه‌ای که به مناسبت فرارسیدن ماه محرم ۱۳۹۸ صادر کرد، طرح تشکیل دولت ائتلافی را به‌طور کلی نفی کرد و گفت:

«... اگر کسی از سیاستون، با بودن شاه خائن، درصدد به دست گرفتن حکومت باشد، مطرود و خائن است و بر ملت است که او را طرد کنند...»^۸

دعوت از دکتر غلامحسین صدیقی

بین محمدرضا شاه و دکتر صدیقی برای تشکیل دولت ائتلافی، پنج بار ملاقات صورت گرفت و مذاکراتی به‌عمل آمد. در سه ملاقات علی امینی، عبدالله انتظام و محمدعنی وارسته حضور داشتند. روز ۲۶ آذر (۱۸ دسامبر ۱۹۷۸) صدیقی، شرایط خود را برای تشکیل دولت ائتلافی ملی به شاه اطلاع می‌دهد. اهم این شرایط اجرای کامل قانون اساسی، تفکیک قوای سه‌گانه (قانونگذاری، قضائی و اجرایی) لغو محاکم اختصاصی و ماندن شاه در ایران بود.

«به شاه گفتم خیر و صلاح کشور در این است که از قیصر و ایران خارج نشوید، و در صورت لزوم، به جزیره کیش بروید. با کسانی که مورد اعتماد جامعه هستند مشورت کنید. هنگامی که مصالح و منافع مملکت در میان است باید فداکاری کرد و از همه چیز گذشت... بهر حال پیشنهادم را دادم و گفتم در انتظار پاسخ هستم.»

دکتر صدیقی در پاسخ به این پرسش مؤلف که: یکی از هدفهای انقلاب رفتن شاه و پایان رژیم پهلوی بود، گفت:

«منظور من از ماندن شاه در آن موقع، ادامه سلطنت او نبود، شاه دیگر ماندنی نبود، او بعد از کودتای ۲۸ مرداد مشروعیت خود را از دست داده بود، ولی رفتن او باید در محیطی آرام و از طریق همه‌پرسی مردم ایران و با حضور خود او در کشور انجام می‌گرفت [....] من، یقین داشتم که با رفتن شاه از ایران، به تدریجی که رفت، ارتش و نیروهای انتظامی متلاشی می‌شدند، سلاحهای فراوانی به دست ناهلان می‌نفتاد و امنیت مملکت دچار مخاطره می‌گشت. دشمنان ایران سر بلند می‌کردند و با مشکلات زیادی روبرو می‌شدیم [....] من تصدیق می‌کنم که ارتش و نیروهای انتظامی مردمی نبود. شده، با عنواک شریعتی فرمانده کل قوا ارتش را به

منظور انجام مقاصد خود، در اختیار گرفته بود. بیشتر افسران در رده‌های بالا، صلاحیت ادامه خدمت نداشتند، ولی این ارزش، هرچه بود، در اختیار شاه قرار داشت و از او فرمان می‌گرفت، در نتیجه با رفتن او، متلاشی می‌شد، که شد، سوء تعبیر نشود، من مانند شاه را به‌طور موقت به سود و صلاح مملکت می‌دانستم. من خود، سالیان دراز علیه استبداد شاه مبارزه کردم، پنج بار به فرمان او زندانی شدم. ولی معتمد بودم که در آن شرایط و اوضاع، باید ارتس را حفظ کرد و پس از تعیین تکلیف رژیم مملکت و رفتن شاه، آن را تصفیه نمود [....] من، داعیه نخست‌وزیری نداشتم، قصدم خدمت به مملکت بود و آینده نشان داد که تا چه حد محض بوده‌ام....»^۹

دکتر صدیقی در مورد علل نپذیرفتن مسئولیت نخست‌وزیری گفت:

«در مورد تشکیل دولت و شرایط قبول مسئولیت و بحث درباره آن، پنج بار با شاه ملاقات و مذاکره کردم. در سه نوبت آن آقایان دکتر علی امینی، عبدالله انتظام و محمدعلی وارسته نیز حضور داشتند. در ملاقات چهارم (۷ دی ۱۳۵۷) به شاه عرض کردم، طی مذاکرات گذشته، عقاید و نظریات و پیشنهاداتم را به‌طور مشروح بیان داشته‌ام. اکنون مرخص می‌شوم و در انتظار تصمیم و پاسخ اعلیحضرت هستم، شاه مستأصل و درمانده می‌نمود. معلوم شد قصد دارد کشور را ترک کند. روز شنبه ۱۶ دی، آقای عبدالله انتظام به منزل آمد و گفت شاه خواهان دیدار شما است. بعد از ظهر به کاخ نیاوران رفتم آقایان وارسته و انتظام هم بودند، صحبت از معرفی کابینه آقای دکتر شاپور بختیار بود، شاه نظر مرا در مورد آقای دکتر بختیار پرسید، گفتم او مرد شایسته‌ای است، سالیان دراز با عشق و علاقه‌مندی در راه استقلال و آزادی ایران مبارزه کرده است [....] پس از آن، یکبار دیگر (۲۱ دی) برای عضویت

۹. مصاحبه مؤلف با دکتر غلامحسین صدیقی، یکشنبه ۲ آبان ۱۳۶۹، تهران.

۱۰. دکتر صدیقی در پاسخ به ستوان خبرنگار روزنامه اطلاعات، در مورد شخصیت و سوابق سیاسی دکتر بختیار چنین گفته است: «دکتر شاپور بختیار، آن‌طور که من می‌شناسم دارای دو ویژگی عمده است که شخصیت او را از بسیاری از رهبران ملی ممتاز می‌کند؛ بختیار دارای چنان شجاعتی است که در این شرایط و زمانی که همه در فکر فهرمان شدن و کسب و جاهت‌اند، پا به میدان می‌گذارد. ویژگی دوم او عشق و علاقه‌ای است که به میهن دارد، علاقه او به استقلال ایران مستنداتی است که در طول سالیان دراز، دچار تزلزل نشده است [....] بختیار این شهنم را داشت که به میدان بیاید. وظیفه ما و همه رهبران ملی، کمک به اوست» (اطلاعات، ۱۶ دی ۱۳۵۷).

در شورای نیابت سلطنت دعوت شدم و به نیاوران رفتم، ولی قبول عضویت نکردم.

دکتر صدیقی در پاسخ به سؤال مؤلف که «شاه مدعی است شما نتوانستید افراد مورد نظر خود را برای عضویت در کابینه جمع‌آوری کنید و تقاضای مهلت دو سه هفته‌ای داشتید» اظهار داشت:

«اینطور نیست، اصل مطلب شرط دادن شاه در مملکت بود، در مورد بقیه شرایط به توافق رسیده بودیم. البته در آن روزها، یافتن مردان صاحب صلاحیت و شجاع آسان نبود، ولی چند تن از این افراد آمادگی خود را برای همکاری اعلام کرده بودند، دو سه تن هم پس از اعلام آمادگی، ترسیدند و کنار کشیدند.»^{۱۱}

دکتر صدیقی در مورد اعلامیه جبهه ملی^{۱۲} و پیام دکتر سنجایی به او، مبنی بر خودداری از قبول مأموریت تشکیل دولت گفت:

«من، در شهریور ۱۳۴۲ از عضویت در شورای عالی جبهه ملی کناره‌گیری کرده بودم و در آن سازمان سمتی نداشتم. در مورد پیام کتبی آقای دکتر سنجایی، که درخواست کرده بود از قبول مأموریت تشکیل دولت خودداری کنم، به آقای ناصر نکمیل همابون، آورنده نامه گفتم «به آقای دکتر سنجایی بگویند که در مقام و موقعیتی نیست که به خود اجازه دهد چنین نامه‌ای به من بنویسد...»

دکتر صدیقی در پاسخ سؤال مؤلف که «چه کسانی را برای همکاری دعوت کرد، چه افرادی دعوت او را نپذیرفتند و کدام‌یک پس از اعلام آمادگی منصرف شدند» گفت:

«اجازه بدهید درباره آنهایی که دعوت مرا قبول کردند و ماندند، صحبت نکنیم. هنگام تشکیل هر کابینه‌ای، از عده‌ای برای همکاری دعوت می‌شود، بعضی‌ها می‌پذیرند، بعضی‌ها شرایطی دارند بعضی‌ها هم می‌روند... قبل از هر کس، یاران و هم‌زمان گذشته را دعوت به همکاری کردم، منظور این بود که فردا نگویند

۱۱. روزنامه دنیا در شماره مورخ ۷ دی ماه ۱۳۵۷ اسامی وزیران کابینه دکتر صدیقی را بدین شرح اعلام کرده بود: دربار مدنی، دکتر علی اردلان، منتصری، دکتر محمد نصیری، مهندس احمد مصدق، شهاب فردوس، دکتر فریدون آدمست.

۱۲. تصویر اعلامیه جبهه ملی پیوست است.

و در تاریخ فتوی‌سند چرا در آن دوران بحرانی، رهبران اپوزیسیون و کسانی را که مورد اعتماد جامعه بودند، برای کمک و باری و همکاری دعوت نکردم. آقایان دکتر بدایه سحابی و مهندس مهدی بازرگان، در صدر این گروه بودند. ایشان دعوتم را اجابت کردند و همراه دکتر رحیم عابدی به منزل آمدند. موضوع مأموریتم را با آقایان در میان نهادم و خواستار همکاری آنها شدم. ماحصل گفتگویی به اینجاست که آقایان با سمت رهبری نهضت آزادی ایران، موضع سیاسی خود را در جریان انقلاب مشخص کرده‌اند. آقای دکتر سحابی گفت «مصلحت ما ادامه راهی است که در پیش داریم و اگر پس از قبول مسئولیت، شیوه کار و سیاستمان با افکار و نظریات ما منطبق باشد، از کمک به شما مضایقه نداریم...»^{۱۳}

«روز ۲ دی مساه، دو تن دیگر از اعضای جبهه ملی دوم، آقای دکتر شمس‌الدین امیرعلانی و دکتر مهدی آذر را نیز با علم اینکه می‌دانستم قبول نخواهند کرد، دعوت به همکاری کردم. پیش از اینکه میرسید چگونه با وجود این پیش‌بینی از آنها درخواست همکاری نمودم، باید بگویم انگیزه من از این کار، جنبه اصولی، اخلاقی و وجدانی داشت، من حق نداشتم کسانی را که داعیه خدمت به کشور و وطن خود را داشتند، و سالها با من در سنگر مبارزه فداکاری کرده بودند، از فرصت و موقعی که برای ادامه خدمت آنها فراهم شده بود، باز دارم. بدین منظور به آنها پیشنهاد قبول مسئولیت در دولتی که قرار بود تشکیل شود کردم، ولی هر دو از قبول همکاری با من یا ارائه دلایلی، که مهمترین آن ادامه حضور شاه در ایران بود، عذر خواستند. چند روز بعد دکتر امیرعلانی، در نامه‌ای که در روزنامه دنیا چاپ شد درباره علت خودداری از قبول مسئولیت گفته بود «به دلایلی که برای آقای دکتر صدیقی توضیح دادم، مصلحت نداشتم درخواست ایشان را قبول کنم.»^{۱۴}

شاه مخلوع از دکتر صدیقی به عنوان یک وطن‌پرست یاد می‌کند و در مورد چگونگی دعوت او در تشکیل دولت و عدم موفقیت وی می‌گوید:

۱۳. آقای دکتر بدایه سحابی در گفتگویی با مؤلف موضوع مذاکرات را به طور کلی و از لحاظ مفهوم و «نقل به معنی» تأیید کرد.

۱۴. مصاحبه با دکتر صدیقی، تهران ۲۰ آبان ۱۳۶۹ (متن نامه دکتر شمس‌الدین امیرعلانی در شماره ۱۳ دی، ۱۳۵۷، روزنامه دنیا چاپ شده است. امیرعلانی مترواح جریان را نیز در کتاب «حاضرات من در یادداشت‌های پراکنده» انتشارات دهخدا، سال ۱۳۶۳، صفحات ۲۳۰-۲۲۲ نقل کرده است).

«پس از ننگیل کذب از هری، مذاکره بر رهبرک ابوریسوک را از سر گرفته، نخب دادکتر صدیقی، یکی از اعضای جبهه ملی، که او را مرد وطن پرستی می‌دیده به مذاکره پرداخته، او بدون سرفه مبنی پذیرفت که در شکس بک دولت نزلانی اقدام به عمل آورد و مصاحبتی بک حفته وقت کرد. صدیقی زیر فشار حزبی از من درخواست نمود بک شورای ناسب محنت ننگیل دعم و در بران نماند. بی شرط پذیرفتی نمود زیرا بن معه را داشت که من به عنوان پادشاه صلاح انده و خدای خود را ندارم. بی راهم بگویم که دکتر صدیقی، تنها رهبر مدعی بود که از من درخواست کرد ایران را ترک نکند...»^{۱۵}

ادعای محمدرضا شاه، در مورد اینکه شرط پیشنهادی دکتر صدیقی، مبنی بر حضورش در ایران و تشکیل شورای سعادت، صلاحیت او را در انجام وظایفش خدشه دار می‌ساخت وارد نیست و منحرف کننده است. او، فصدانند در کشور را نداشت و از مدتی پیش مقدمات سفر خود را تهیه دیده بود. به هر حال با کناره گیری صدیقی، دکتر شاپور بختار مأمور تشکیل کابینه شد، ولی دولت او «مستعجل» بود و بیش از ۳۷ روز دوام نیاورد.

بخش چهارم دولت دکتر شاپور بختیار

روز ۸ دی ۱۳۵۷ (۲۹ دسامبر ۱۹۷۸) محمدرضا شاه، دکتر شاپور بختیار را برای مذاکره درباره تشکیل دولت، به کاخ نیاوران فراخواند. بختیار چگونگی دیدارش را با شاه بدین شرح نقل کرده است:

«... روزی از طرف سپهبد مقدم، رئیس جدید ساواک به من تلفن شد:

— می‌توانم به دیدن شما بیایم؟

— در خانه من باز است، شریف بیاورید.

با اتومبیل شخصی خودش و بدون اسکورت و در روز روشن آمد. به او گفتم:

— من به شما گفته‌ام که همیشه آماده‌ام با هر کسی که باشد، درباره آینده

مملکت به گفتگو بنشینم. ولی من به اصولی پایبندم که رهایشان نمی‌کنم. شما بهتر

از هر کسی باید بدانید که ما گفته‌ایم و بارها تکرار کرده‌ایم که قانون اساسی باید

اجرا شود. من، این موضوع را حفظ می‌کنم، و افزودم:

— کی می‌خواهید متوجه شوید که وقت سرعت می‌گذرد؟ حالا هم دیر شده

است. در هر حال، کاری را که امروز می‌خواهید بکنید به فردا موکول نکنید.

او، مرا شگفت زده نگاه کرد و گفت:

— بله، اما اگر شما همکاری بکنید.

— با چه کسی همکاری کنم، اگر مقصود با مردان دیگر سیاسی است،

حاضرم، ولی اعلیحضرت باید بپذیرد که بر طبق قانون اساسی، تمام قدرت به دولت

تفویض شده است و ایشان، فقط سمبل وحدت مملکت و پذیرفته شده از طرف تمام

ملت هستند، همین و بس. ولی اگر ایشان قصد دارد که در این، یا آن مسئله مداخله

کند، این یا آن وزیر را انتخاب نماید، امکان همکاری من نیست و ما در همان

وضع گذشته خواهیم ماند.

من اطلاع داشتم که مقدم با بازرگان و سنجایی هم ملاقات کرده است و آنها

هم کم و بیش، همین جوابها را به او داده‌اند. نمی‌توانستند چیز دیگری گفته

باشند.»

سپس بختیار می گوید:

«ما، دوباره با هم ملاقات کردیم. خود مقدم به من گفتم:

— شخص اعلیحضرت به من دستور دادند که درباره مسائل ایران، با شما و
بازرگان و منجانبی صحبت کنم.»^۱

دکتر بختیار چگونگی دیدارش را با محمدرضا شاه، بدین شرح بیان کرده است:

«پادشاه، اولین تماس را با من، پس از تاج‌گذاری ماندن مأموریت صدیقی گرفت

[...] اولین جملات شاه این بود:

— شما را چه مدنی است ندیده‌ام؟

— ۲۵ سال است اعلیحضرت، این تاریخ باید قاعدتاً در خاطرتان باشد.

— شما جوان مانده‌اید، در هر حال پیر نشده‌اید.

من مراسم ادب را به‌جا آوردم و در کنار یک میز مستطیل، بر دو صندلی

روبروی هم نشستیم. گفتگورا اعلیحضرت آغاز کرد:

— این پدیده خمینی چه صیغه‌ای است؟

— بسیار ساده است اعلیحضرت. واکنش مردم است، یا لاقول، یکی از

واکنشهای متعدد در مقابل دولتهایی که ما، بارها از حضور اعلیحضرت تقاضا کرده
بودیم از آنها پشتیبانی نفرمایند.

— یعنی چه؟

— بدون حمایت شما هیچ‌کس این دولتها را تحمل نمی‌کند. قدرت معنوی

اعلیحضرت در این مورد بسیار قابل ملاحظه بود. شما در این سیاستها حکمت هم
می‌کردید و همین برای دولتها تضمینی به‌شمار می‌آمد.

سکوت سنگینی برقرار شد، که من با این جمله [آن سکوت را] شکستم:

— اعلیحضرت به من اجازه می‌دهند مطلبی را عرض کنم؟ [...] این تالاری

که من در آن شرفیاب شده‌ام، حرفهای سرامر دروغ بسیار شنیده است! اعلیحضرت

مایلند که من هم به روان گذشته رفتار کنم یا به من اجازه می‌دهند که حقایق را،

ولو تلخ بیان کنم؟ اگر تمایل به شنیدن حرفهای صادقانه ندارند من مرخص

می‌شوم...

پادشاه دستش را بلند کرد و گفت:

۱. سرور بختیار، بکرنگی (Ma Fidélité) ترجمه مهسبد میرزایی، پاریس، ۱۳۶۱، صفحات

— حیر، حقایق را بگویید...

شاه از من سؤال کرد:

— راجع به صدیقی چه فکر می‌کنید؟

— صدیقی مردی است وطن پرست، صاحب فکر و بسیار شریف. من، با در نظر گرفتن حق انویتی او در دولت مصدق با او همکاری داشتم. صدیقی استاد دانشگاه بوده است و به تقاضای خود حالا بازنشسته و در نتیجه آزاد است. اگر بتواند دولتی تشکیل دهد، من حاضریم هرگونه کمکی که می‌توانم به او بکنم.... سپس از من پرسید:

— شما، در تظاهراتی که این روزهای اخیر در خیابانها به راه افتاد، شرکت نکردید؟

— اعلیحضرت: من نمی‌توانم با جمعی که ایده آل و مشی سیاسی با ایده آل و مشی سیاسی من منطبق نیست پیامیزم و با آنها فریاد برآورم. من به اصول خود وفادارم.

— پس چرا سنجایی رفته بود.

— بهتر است اعلیحضرت از خود او این سؤال را بفرمایند [.....]

— وقتی به وجودتان نیاز بود به شما اطلاع می‌دهم.^۲

ده روز بعد از این ملاقات، شاه دوباره بختیار را احضار می‌کند. بختیار درباره علت این دفع ائوقت کردن شاه می‌گوید:

«کلید معمای این تردید، در این است که برایش مشکل بود پس از آنکه سالها ما را نالایق و مزاحم خوانده بود، حالا دست نیاز به طرف ما دراز کند و آشکارا بگوید «من به شما محتاجم» این ملاقات کوتاهتر از قبلی بود و حدود بیست دقیقه به طول انجامید. پادشاه به من گفت:

— وقت تنگ است؛ به من بگویید آیا حاضرید دولتی تشکیل بدهید؟»

در اینجا بختیار به وضع سیاسی کشور و مشکلاتی که در صورت قبول زمامداری در برابر او وجود داشته، از قبیل رویدادهای دو ماهه اخیر، از دست دادن حمایت جنبه ملی، فشار افکار عمومی و سنگینی بار مسئولیت زمامداری و... اشاره می‌کند و می‌گوید:

«فشار عمومی از حد و مرز قابل تحمل گذشته بود. حوادث بسیار کوچکتر می‌تواند آدمی را ناتوان سازد و زیر بار خود، خرد کند [...] برای شنا کردن برخلاف جهت، باید بسیار بر خود مسلط بود و تمام شهامت ممکن را گرد آورد. چه جریانی! چه سیلابی! چه بهمنی!...»

پاسخ بختیار به درخواست شاه بدین شرح است:

«من در خدمت اعلیحضرت، ولی لازم است مسئله را با دقت بیشتری بررسی کنیم. از طرفی شریعی که فضای موجود را تحمیل کرده مطرح است و از طرف دیگر، اعتقادات شخصی من درباره دولت. اگر قرار باشد که از کار من نتیجه‌ای حاصل شود، این واقعتها، باید با هم آشتی پذیر باشند. به علاوه، باید در فکر پیدا کردن همکاری باشم. در این دوران تعداد افراد شریعی که مورد احترام و اعتماد مردم باشند، زیاد نیست. محتمل است ناگزیر شوم از کسانی که چندان شهرتی ندارند ولی لاقبل، آوده به مسائل مشکوک نیستند، دعوت به همکاری کنم.

پادشاه تصدیق کرد، بعد حرف مرا قطع نمود و گفت:

— بنه! متوجهم؛ ولی وقت تنگ است.

— من از اعلیحضرت تقاضای ده روز فرصت دارم.

— زیاد است.

— تصور نمی‌کنم از این سریعتر، ممکن باشد. در هر حال، من نهایت کوشش را

می‌کنم...

جواب من برای محمدرضا شاه، جای تردید باقی نگذاشت. قبل از آنکه به من

احازه مرخصی دهد گفت:

— حان (ارتشد) زهاری خوب نیست، اگر قصد سفر دارد به او گذرنامه

بدهید.

— من که در این زمینه اختیارایی ندارم!

— بخش وزیر و وجود ندارد. دیگران هم همه نظامی‌اند. قبول می‌کنید که

دستورات را نفی صادر کنید؟ من هم از این طرف دستور لازم را می‌دهم که پرونده

مسئله که فوریت دارد در اختیار شما گذاشته شود و مطالب با شما، مورد شور قرار

گیرد...

— اگر در مورد مسئله حادثی مورد مشاوره قرار گیرم، البته نظرم را خواهم داد.

شتاب‌زدگی محمدرضا شاه، حاکی از این واقعیت بود که شاه قصد داشت